

بررسی تطبیقی استعاره مفهومی «عشق جنگ است» در دیوان غزلیات حافظ و سروده‌های پترارک

مجتبی پُردل*

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۲۴

چکیده

در مقاله حاضر به شیوه‌ای تحلیلی و تطبیقی، استعاره مفهومی «عشق جنگ است» به منظور درک و فهم دل‌دادگی و دل‌ربودگی و سخن گفتن از آن، در دیوان سروده‌های عاشقانه حافظ و پترارک در چارچوب نظریه استعاره مفهومی بررسی شده است. با وجود شباهت‌های بنیادین بسیار در درون‌مایه استعاری مزبور، دو تفاوت عمده در تصویرپردازی حافظ و پترارک از این استعاره مفهومی به چشم می‌خورد: نخست آنکه حافظ در کاربرد خود از استعاره مفهومی «عشق جنگ است» از تعبیرها و اصطلاحات جنگی بیشتری استفاده می‌کند؛ دوم آنکه عشق در شعر پترارک در بسیاری موارد در تصویر خداوندگار عشق، کوپیدون در افسانه‌های رومی، پدیدار می‌شود که با کمان و پیکان خود دل عاشق را نشانه می‌رود و او را گرفتار می‌کند؛ اما در شعر حافظ با چنین تصویرپردازی صریحی که به نیروی مجرد و نادیدنی عشق در چهره یک ایزد جان و شخصیت بیخشد، روبه‌رو نیستیم؛ بلکه در عوض این معشوق یا ابروان وی است که به گونه‌ای استعاری از مژگان ناوک روانه دل عاشق می‌سازد و روح وی را تسخیر می‌گرداند.

واژه‌های کلیدی: حافظ، پترارک، شعر عاشقانه، استعاره مفهومی، نگاشت استعاری.

فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۵، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۴۳-۱۷۲



۱. مقدمه

حافظ شاعر غزل‌سرای ایرانی سده هشتم هجری (احتمالاً ۷۲۰-۷۹۲ق) «مشهورترین غزل‌سرای ایران» (پورنامداریان، ۱۳۹۲: یک) و صاحب دیوان غزلیات، و پترارک شاعر غزل‌واره‌سرای ایتالیایی سده چهاردهم میلادی (۱۳۰۴-۱۳۷۴م) معروف به «نخستین فرد مُدرن» اروپا (Zak, 2010: 5) هر دو به تقریب در یک زمان، در آستانه عصر رنسانس یا نوزایی، می‌زیستند؛ یکی به تقریب همواره در شیراز و دیگری در شهرهایی گوناگون از جمله آوینیون^۱، وُکلوژ^۲ و آرکونا^۳ (Ferroni, 1992: 140-143). برخلاف حافظ که درباره زندگی‌اش به تقریب چیزی به طور قطع دانسته نیست و حتی در تاریخ زادروز و درگذشت وی نیز چون و چرا هست (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۱۲؛ حصوری، ۱۳۹۰: ۲۱۱)، پترارک تاریخچه زندگی روشنی دارد و این روشنی وام‌دار اسناد و مدارک پُرشماری است که وی از خود به جا گذاشته است (Dossena, 2012: 323)؛ حال آنکه از حافظ فقط دیوان غزلیات او به دست ما رسیده است و «نه نامه‌ای از او در دست هست نه یادداشت روزانه‌ای. تاریخ‌نویسان عصر از شرح جنایات نام‌آوران هرگز به احوال دیگران نمی‌پرداخته‌اند» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۱۲).

همین مطلب درمورد دیوان سروده‌های ایشان نیز صدق می‌کند؛ درباره تاریخ سرایش غزلیات حافظ و ترتیب زمانی آن‌ها چیزی به طور قطع دانسته نیست و میان حافظ‌شناسان اختلاف‌نظرهایی بر سر ترتیب ابیات (آشوری، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۶) و خوانش برخی واژه‌ها به چشم می‌خورد (خرم‌شاهی، ۱۳۹۳: ۶۹۲)؛ حال آنکه درمورد پترارک با چنین مسئله‌ای روبه‌رو نیستیم؛ زیرا شاعر نسخه‌ای به دست خط خود (معروف به نسخه «واتیکانو لاتینو»^۴) از سروده‌هایش به یادگار گذاشته است (Kirkham & Maggi, 2009: 38) و دیوان سروده‌هایش درکل ساختاری به نسبت منسجم و روایت‌گونه دارد؛ به گونه‌ای که پنداری سیروسلوک شاعر را در طریق عشق در درازنای زمان در مسیری استحاله‌آمیز نشان می‌دهد (Ferroni, 1992: 154; Kirkham & Maggi, 2009: 36). دیوانی که حافظ و پترارک از سروده‌های خود برجای نهاده‌اند، ماهیتی عاشقانه دارد و احوال، احساسات و اندیشه‌های درونی ایشان را در مقام

عاشقانی خاکسار بیان می‌کند. در این مسیر، حافظ قالب شعری غزل را برمی‌گزیند و هم از این رهگذر آن را در ادب فارسی به نقطه اوج و کمال می‌رساند و پترارک قالب شعری موسوم به «سنت»^۵ یا «غزل‌واره» («سونتو»^۶ در ایتالیایی)^۷ را به کار می‌گیرد و شکلی نو بدان می‌دهد که به پیروی از نام خود او به «سنت پترارکی» نام‌بردار می‌شود و سپس به دیگر زبان‌های اروپایی راه می‌یابد (Moss, 2005: 93-95).

از این مقدمه مختصر زندگی‌نامه‌ای، نسخه‌پژوهی و صوری که بگذریم، نگاهی گذرا به دیوان غزلیات حافظ و سروده‌های پترارک که در ایتالیایی به «کانتسونیره»^۸ نام‌بردار است، شباهت‌های بسیاری را از حیث درون‌مایه و صور خیال آشکار می‌کند. در میان این درون‌مایه ها، در هر دو دیوان مضمونی هست که به گرفتار آمدن در عشق مربوط می‌شود و از رهگذر تصویرهایی مربوط به جنگ و ستیز به طور اعم، و کمان و پیکان و کمند به طور اخص به نمایش درمی‌آید؛ برای نمونه:

مژگان تو تا تیغ جهان‌گیر برآورد / بس گشته دل‌زنده که بر یک‌دگر افتاد (۱۱۰)^۹
شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان / که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم (۳۶۱)

Trovommi Amor del tutto disarmato / et aperta la via per gli occhi al core (3)

(«عشق» مرا یکسره بی‌دفاع یافت / و راه خود را از رهگذر چشمانم به قلبم گشود.)

Amor m'á posto come segno a strale, / come al sol neve, come cera al foco / et come nebbia al vento; et son già roco (133)

(«عشق» مرا آماج تیر خود قرار داد / همچون برف در آفتاب یا موم در آتش یا همچون مه در باد، و

من دیگر صدایم در نمی‌آید.)

درون‌مایه دل‌دادگی و عاشق شدن در دیوان غزلیات و سروده‌های حافظ و پترارک به گونه‌ای استعاری از رهگذر تصویرپردازی‌های مربوط به جنگ و مفاهیم وابسته به آن بیان می‌شود. این استعاره فقط در سطح زبانی به وقوع نمی‌پیوندد؛ بلکه سرشتی مفهومی دارد و با شناخت و درک آدمی از عشق در پیوند است. در مقاله حاضر می‌کوشیم به روش تحلیلی و تطبیقی، این درون‌مایه استعاری را که به صورت استعاره مفهومی «عشق جنگ است» بیان



کرده‌ایم، در دیوان غزلیات حافظ و سروده‌های پترارک برپایه نظریه استعاره مفهومی بررسی کنیم و همسانی‌ها و دگرسانی‌های مضمونی و تصویردازانه آن را با یکدیگر بسنجیم.

۲. پیشینه پژوهش

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون هیچ پژوهشی در زمینه مقایسه شعر حافظ و پترارک براساس نظریه استعاره مفهومی صورت نگرفته است. درمورد مقایسه شعر حافظ و پترارک نیز مطالعاتی به چشم می‌خورد که از شمار انگشتان دست فراتر نمی‌رود.

نویسنده مقاله «حضور حافظ در ادبیات غرب» (قنادان، ۱۳۹۳: ۲۵-۷۵) احتمال اثرپذیری پترارک از حافظ را از حیث ساختمان صوری سروده‌ها بررسی کرده و پس از واکاوی برخی شواهد در تأیید این ادعا، از گسست مضمونی در ساختمان معنایی شعر هر دو شاعر تا نازش حافظ به گذشتن اشعارش از دروازه‌های شیراز و پیدا شدن نسخه‌ای خطی به زبان فارسی در کتابخانه شخصی پترارک، اظهار امیدواری می‌کند تا دیگر پژوهشگران چندوچون این مسئله را در آینده روشن‌تر کنند.

اصغری (۲۰۱۵) در مقاله‌ای کوتاه به زبان ایتالیایی به نام «تصویر عاشق در دو دیوان سروده‌های پترارک و حافظ شیراز» به مقایسه برخی ویژگی‌های عشق و شخص عاشق در شعر حافظ و پترارک پرداخته و در آخر نیز درون‌مایه مربوط به افسانه ققنوس را در آن دو اثر بررسی کرده است. در مقاله «بررسی تطبیقی چشم دل‌دار در غزلیات حافظ و ترانه‌نامه پترارکا» شباهت‌ها و تفاوت‌های توصیف چشم یار در شعر این دو شاعر مقایسه شده است (گاژا و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۷۷-۳۰۶). هیچ‌یک از این مقالات به گونه‌ای منسجم استعاره‌های موجود در شعر دو شاعر را مورد توجه قرار نداده و به‌طریق اولی چارچوب نظری خاصی را نیز به کار نبرده‌اند؛ و ما در این مقاله به این مهم پرداخته‌ایم.

۳. چارچوب نظری

نخستین بار لیکاف و جانسون نظریه استعاره مفهومی را در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* (۱۹۸۰) مطرح کردند. این نظریه پس از آن در آثار چند دیگری پرورش بیشتری می‌یابد؛ از جمله در *بیش از عقل خشک و خالی* (Lakoff & Turner, 1989) و *فلسفه در گوشت تن* (Lakoff & Johnson, 1999) که دومی به ارائه پایه‌ای عصب‌شناختی برای استعاره‌های شناختی می‌پردازد و بدین‌سان پایه رویکردی را به زبان بنیان می‌نهد که به زبان‌شناسی شناختی^{۱۰} نام‌بردار شده است. براساس این نظریه، استعاره فقط زیب و زیوری شاعرانه برای زبان نیست؛ بلکه پدیده‌ای است در بنیاد مربوط به ساختار شناختی آدمی و از همین‌رو در زبان عادی و روزمره نیز کارگزاری دارد. به سخن دیگر، استعاره در زبان به‌وقوع نمی‌پیوندد؛ بلکه جایگاه آن در اندیشه است و بسیاری از استعاره‌هایی که در گفتمان ادبی به‌کار می‌روند، در زبان عادی روزمره ریشه دارند. هم‌اکنون عبارت‌های زبانی استعاری فقط نمودهایی رو ساختی از استعاره‌هایی مفهومی هستند که در پایه‌ای ژرف‌تر، در اندیشه یا نظام مفهومی ذهن آدمی پدید می‌آیند. این نظریه درمقابل نگاه سنتی به زبان و استعاره قرار دارد که استعاره را پدیده‌ای مربوط به زبان، و نه شناخت و اندیشه آدمی، به‌شمار می‌آورد و آن را به سطح عبارت‌های زبانی تازه، آن‌هم صرفاً در حوزه گفتمان ادبی، فرومی‌کاهد که طی آن‌ها واژه‌هایی چند خارج از معنا و مفهوم پذیرفته و متعارف خود برای بیان معنا و مفهومی دیگر به‌کار می‌روند (Lakoff, 2006: 185).

برپایه نظریه استعاره مفهومی، ماهیت استعاره نه در استعمال الفاظ در معنایی جز معنای حقیقی خود، بلکه «در مفهوم‌پردازی از یک حوزه مفهومی^{۱۱} برپایه یک حوزه مفهومی دیگر» است؛ فرایندی که از آن به نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای^{۱۲} یاد می‌شود (همان، ۱۸۵-۱۸۶). طبق این نظریه، ساختار مفهومی ذهن آدمی براساس نگاشت‌ها یا انطباق‌هایی میان‌حوزه‌ای میان حوزه‌های مفهومی سازمان می‌یابد. برخی از این نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای به‌موجب تجربیات تنائی پیش‌مفهومی^{۱۳} در ذهن آدمی شکل می‌گیرند که به استعاره‌های ابتدایی^{۱۴} معروف‌اند



(Crisp, 2003: 101)؛ حال آنکه دیگر نگاشت‌ها تجربیات مزبور را مبنای خود قرار می‌دهند تا برپایه آن‌ها ساخت‌های مفهومی پیچیده‌تری پدید آورند (Evans & Green, 2007: 286). برای نمونه می‌توان درباره «زندگی» در قالب «سفر» اندیشید و سخن گفت: «هنوز راه درازی درپیش داریم». در این نمونه، «راه دراز» در معنای لفظی خود به کار نرفته است؛ بلکه به «زمان برای زندگی» اشاره می‌کند. طبق نظریه استعاره مفهومی، حوزه مفهومی «زندگی» در اندیشه آدمی، دست‌کم در فرهنگ ایرانی و انگلیسی، برپایه ساختار معنایی حوزه مفهومی «سفر» سازمان یافته است. حوزه مفهومی «سفر» نیز خود ساختمان معنایی خویش را از مفهومی پایه‌ای‌تر یعنی طرح‌واره تصویری «مسیر»^{۱۵} وام گرفته است که ریشه در تجربیات تنانی یا جسمانی کودک در محیط مادی پیرامون خود دارد. «سفر حرکت در امتداد یک مسیر است»: این نمونه‌ای از استعاره‌های ابتدایی است که چنان‌که دیدیم، پایه‌ای برای ساختن استعاره‌های پیچیده‌تر نظیر «زندگی سفر است» را فراهم می‌آورد.

طبق نظریه استعاره مفهومی، هدف از استعاره در اندیشه و ساختار مفهومی آدمی فراهم آوردن ساختاری منسجم و قابل فهم برای حوزه‌های مفهومی انتزاعی است؛ حوزه‌هایی که در غیر این صورت، پراکنده و پریشان و در نتیجه دیریاب و فرار باقی می‌مانند. به سخن دیگر، کارکرد استعاره در نظام شناختی انسان عرضه موجودیت‌ها و مفاهیم انتزاعی و ناملموس در هیئتی ملموس و انضمامی است؛ زیرا طبق یکی از اصول بنیادین زبان‌شناسی شناختی، نظام مفهومی آدمی ریشه در تجربیات جسمانی یا به‌تن‌دریافته انسان از شیوه خاص تعامل وی با محیط پیرامونش دارد. هم‌اکنون، از آنجا که موجودیت‌ها و مفاهیم انتزاعی به‌گونه‌ای مستقیم و سراسر است به ادراک حسی در نمی‌آیند، نظام شناختی انسان بر آن می‌شود تا آن‌ها را در قالب موجودیت‌ها و مفاهیمی درک و فهم کند که با تجربه حسی مستقیم خود دریافته است. این اصل در زبان‌شناختی به برنهاد شناخت‌تن‌یافته یا تجسمی^{۱۶} موسوم است (Cazeaux, 2007: 70-71).

مثال لیکاف (189-92: 2006) برای معرفی نظریه استعاره مفهومی به رابطه عاشقانه میان دو فرد مربوط می‌شود که به تقریب درمورد زبان فارسی نیز راست می‌آید. بررسی عبارت‌های

زبانی‌ای که افراد در گفت‌وگوهای عادی و روزمره، و نه ادبی و شاعرانه، خود برای توصیف رابطه و وضعیت آن در مراحل مختلف به کار می‌برند، نظامی استعاری را آشکار می‌کند که در پس پشت عبارت‌های مزبور، در ساختار مفهومی آنان، به عمل مشغول است:

دوست دارم تو همراهم باشی

ما با هم به همه چیز می‌رسیم

ما با هم فرازونشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشتیم

به مشکل برخوردیم

این رابطه دیگر کار نمی‌کند/ رابطه ما خراب شده است

داریم درجا می‌زنیم/ دور خودمان می‌چرخیم

بهرت است جدا شویم و هرکسی راه خودش را برود (همان، ۱۸۹).

استعاره‌ای مفهومی که به‌طور نظام‌مند در پس پشت جملگی عبارت‌های بالا کارگزاری دارد، به استعاره «رابطه عاشقانه سفر است» برمی‌گردد. در این استعاره، ساختار معنایی حوزه مفهومی «سفر» که مفهومی ملموس‌تر و انضمامی‌تر است و حوزه مبدأ نامیده می‌شود، بر روی حوزه انتزاعی‌تر و دیرپاب‌تر «رابطه عاشقانه» یا حوزه مقصد منطبق یا نگاشت شده است؛ به‌گونه‌ای که افراد را قادر می‌سازد درمورد رابطه عاشقانه در قالب مفاهیم و عبارت‌های زبانی مربوط به سفر بیندیشند و سخن بگویند و حتی استدلال کنند. در جریان فرایند نگاشت، عناصر تشکیل‌دهنده حوزه مبدأ به حوزه مقصد انتقال می‌یابند و با عناصر موجود در آن منطبق می‌شوند. در نظریه استعاره مفهومی، به سخن دقیق‌تر، وقتی از استعاره «رابطه سفر است» یا هر استعاره دیگری سخن به میان می‌آید، مقصود مجموعه نگاشت‌ها یا انطباق‌هایی است که به‌گونه‌ای نظام‌مند میان اجزای تشکیل‌دهنده دو حوزه مفهومی درگیر نظیر نمونه زیر صورت گرفته است. از همین رو یکی از ویژگی‌های مهم استعاره‌های مفهومی ماهیت نظام‌مند آنهاست. در نمونه بالا، نگاشت‌های صورت گرفته از این قرارند:



جدول ۱: نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای میان دو مفهوم «سفر» و «رابطه عاشقانه»

حوزه مبدأ: سفر	نگاشت	حوزه مقصد: رابطه عاشقانه
مسافران	←	عشاق
وسیله نقلیه	←	رابطه
سفر	←	رویدادهای رابطه
مسیر طی شده	←	زمان سپری شده با هم
موانع بر سر راه	←	مشکلات پشت‌سرنهاده
مقصد سفر	←	هدف رابطه

۴. بررسی

در این بخش، استعاره مفهومی «عشق جنگ است» را در دیوان غزلیات حافظ و سروده‌های پترارک بررسی می‌کنیم. این استعاره مفهومی پُربسامدترین استعاره در دیوان غزلیات حافظ و سروده‌های پترارک است؛ به گونه‌ای که در ۱۶۵ غزل از مجموع ۴۹۵ غزل دیوان حافظ^{۱۷} و ۱۷۲ سروده از ۳۶۶ سروده دیوان پترارک^{۱۸} عناصری از آن مشاهده می‌شود. برخلاف دیوان سروده‌های پترارک که شاید نتوان اثری از استعاره مفهومی دیگری در آن یافت (شاید با تسامح بسیار بتوان جایی برای استعاره «عشق شکار است» نیز در آن دست‌وپا کرد) در دیوان غزلیات حافظ استعاره‌های مفهومی دیگری نیز به کار رفته‌اند؛ از جمله «عشق سلطنت است»، «عشق طبابت است» و «عشق راهزنی» است که بررسی این‌ها دست‌مایه مقاله یا مقاله‌هایی دیگر خواهد بود.

استعاره مفهومی «عشق جنگ است» به حوزه عواطف تعلق دارد و عواطف یکی از آن تجربه‌ها و مفاهیم درون‌ذهنی^{۱۹} دشوار و دیریاب است که درک و فهم آن نیازمند مفهوم‌پردازی برحسب تجربه‌های تنانی و حسی حرکتی^{۲۰} است (Lakoff & Johnson, 1999: 45). زمانی که فرد واجد عاطفه عشق می‌شود، در وجود خود به گونه‌ای درون‌ذهنی ملغمه‌ای از حالت‌ها و تجربه‌های معینی را از سر می‌گذراند که بنابه ماهیت انتزاعی و ناملموسشان، درک و فهم

مستقیم آن‌ها دشوار است. از همین‌روست که دریافت مفهوم عاطفی «عشق» برپایه حوزه مفهومی «جنگ» صورت می‌گیرد که پدیده‌ای است انضمامی‌تر و در نتیجه آسان‌فهم‌تر. برپایه فن‌واژه‌های روان‌کاوی فرویدی، هنگام دل‌دادگی کشمکشی میان سه بخش ساختمان شخصیتی فرد یعنی «این‌وآن»، «من» و «فرامن»^{۲۱} شکل می‌گیرد؛ از یک سو این‌وآن لذت‌جو می‌کوشد تا بر من واقع‌گرا چیره شود و آن را وادارد تا در پی دستیابی به اُبژه یا مطلوب تمنای^{۲۲} او برآید؛ اما از سوی دیگر فرامن اخلاقی اجتماعی تلاش می‌کند تا مانع از آن شود که من به خواسته‌های این‌وآن تن بدهد. در نتیجه، فرد دچار تعارضی درونی می‌شود (Heller, 2005: 90-94). همین کشمکش نادیدنی و ناملموس درونی است که به‌گونه‌ای روشن و ملموس در قالب استعاره «عشق جنگ است» بیان شده و حالتی تصویری پیدا کرده است.

گووچش در اثر خود موسوم به *استعاره و عاطفه*، به‌طور اعم رابطه میان استعاره و عواطف و به‌طور خاص استعاره‌های مفهومی مربوط به عشق را بررسی می‌کند (Kövecses, 2004: 26-29). در این میان، وی از استعاره مفهومی «عشق جنگ است» به‌طور جداگانه فقط به‌عنوان یکی از استعاره‌های موجود برای درک و فهم عشق یاد می‌کند، بدون آنکه وسعت آن را با سرشت نظام‌مندی که دارد، مورد نظر قرار دهد؛ حال آنکه مراد از استعاره در نظریه استعاره مفهومی، مجموعه نگاشت‌ها و انطباق‌هایی است که به‌گونه‌ای نظام‌مند میان حوزه مفهومی مبدأ و مقصد برقرار می‌شود. از همین‌رو در استعاره «عشق جنگ است» نیز چونان یک قاعده با مجموعه‌ای از نگاشت‌های نظام‌مند از حوزه مبدأ «جنگ» بر روی حوزه مقصد «عشق» سروکار داریم. با توجه به این نکته، بسیاری از استعاره‌های تک و منفردی که وی در باب عشق از آن‌ها یاد می‌کند، درواقع چونان نگاشت‌های جزئی استعاره کلی «عشق جنگ است» پدیدار می‌شوند. جدول زیر نگاشت‌های ایجادشده میان دو حوزه مفهومی «جنگ» و «عشق» را نشان می‌دهد:



جدول ۲: نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای میان دو مفهوم «جنگ» و «عشق»

حوزه مبدأ: جنگ	نگاشت	حوزه مقصد: عشق
نیرو	←	(احساس و عاطفه) عشق
مهاجم	←	معشوق
مدافع	←	عاشق
سلاح	←	زیبایی
پیروزی/ صلح	←	وصال
شکست/ اسارت/ فتح	←	عاشق شدن
حمله	←	جلوه‌گری معشوق
دفاع	←	عقل و علم/ دین و ایمان
شکنجه	←	درد جدایی

براساس مفاهیم جدول بالا، استعاره «عشق جنگ است» ماهیتی نظام‌مند دارد که حاصل نگاشت نظام‌مند عناصر موجود در حوزه مفهومی «جنگ» بر روی حوزه مفهومی «عشق» است. در ادامه، با آوردن نمونه‌هایی از غزلیات و سروده‌های حافظ و پترارک، کاربرد استعاره مزبور و نگاشت‌های نظام‌مند آن را در دیوان اشعار هردو اثبات می‌کنیم.

بررسی نگاشت‌های مزبور در شعر حافظ و پترارک را با دیوان سروده‌های شاعر ایتالیایی آغاز می‌کنیم. پیش‌تر نیز اشاره کردیم که دیوان سروده‌های پترارک حالتی به نسبت منسجم و منظم دارد و پترارک، خود برای دیوان سروده‌هایش خط سیری روایت‌گونه تمهید دیده است؛ به گونه‌ای که دیوان با شرح چگونگی دل‌دادگی شاعر آغاز می‌شود و پس از توصیف این عشق پرشور بی‌وصالِ پرفراق در درازنای زمان و احوال و احساسات و تأملات پیوسته بدان‌ها، درنهایت پس از مرگ معشوق با گونه‌ای استحاله درونی شاعر به پایان می‌رسد (Ferroni, 1992: 154). به لحاظ زندگی‌نامه‌ای نیز، آن‌سان که پترارک خود در سروده‌های شماره ۲۱۱ و ۳۳۶ بیان می‌کند، نخستین بار در ششم آوریل ۱۳۲۷ در کلیسای سنت کِلِر در آوینیون، چشم شاعر به

بانویی زیبا موسوم به لائورا می‌افتد و به او دل می‌بازد و باز در ششم آوریل سال ۱۳۴۸ معشوق وی با مرگ سیاه یا طاعون از دنیا می‌رود (Moss, 2005: 92-93). پترارک در سروده شماره دو گرفتار آمدن خود به عشق را چنین توصیف می‌کند:

Per fare una leggiadra sua vendetta et punire in un dí ben mille offese, celatamente Amor l'arco riprese, come huom ch'a nocer luogo et tempo aspetta. Però, turbata nel primiero assalto, non ebbe tanto né vigor né spazio che potesse al bisogno prender l'arme,	Era la mia virtute al cor ristretta per far ivi et ne gli occhi sue difese, quando l'colpo mortal là giù discese ove solea spuntarsi ogni saetta. ovvero al poggio faticoso et alto ritrarmi accortamente da lo strazio del quale oggi vorrebbe, et non pò, aitarne.
---	--

(برای ستاندن کینه‌ای زبینه/ و کیفر هزاران توهین در عرض یک روز/ «عشق» کمان خود را دیگربار نهانی به دست گرفت/ چونان انسانی که زمان و مکانی مناسب را برای آسیب رساندن انتظار می‌کشد./ نیرویم در قلبم گرد آمده بود/ تا آنجا و در چشم‌هایم به دفاع پردازد/ که آن ضربه ویرانگر بر دلم فروآمد/ دلی که تا آن زمان پیکان‌های دیگر بر آن کارگر نیفتاده بودند./ نیرویم که از نخستین حمله سراسیمه گشته بود/ فرصت یا توان آن را نداشت/ تا آن هنگام که نیاز بود سلاح برگیرد/ یا مرا زیرکانه از آن شکنجه/ به کوهی بلند و سخت‌گذر عقب نشاند/ شکنجه‌ای که اینک خواهان رهایی من از آن است اما توانش را ندارد.)

این سروده و نیز سروده شماره سه^{۳۳} برپایه استعاره مفهومی «عشق جنگ است» آغاز دل‌دادگی شاعر را به تصویر می‌کشد و روشن است که بیشتر بخش‌های استعاره مفهومی «عشق جنگ است»، یا به سخن دقیق‌تر بخش بسیار بزرگی از مجموعه نگاشت‌های میان دو حوزه مفهومی «جنگ» و «عشق»، در تاروپود ساختمان معنایی همین سروده آغازین تنیده است. دیگر سروده‌های دیوان هریک به گونه‌ای پراکنده‌تر بخش کوچک‌تری از مجموعه نگاشت‌های استعاری مزبور را در خود بازتاب می‌دهند. درواقع، سروده‌های بعدی دیوان کشمکش درونی شاعر را در دوری از معشوق یا به زبان خود وی، شکنجه در زندان «عشق» (سروده ۲۱۴) توصیف می‌کنند.



آنچه به طور کلی براساس نگاشت‌های ذکرشده درمورد این سروده می‌توان گفت، بدین شرح است: وضعیت عاشق و معشوق چنان است که گویی در جنگ با یکدیگر درگیر شده‌اند. در این میان، زیبایی معشوق سلاح اوست که چونان ابزاری تهاجمی در دستان معشوق قرار می‌گیرد و برای ضربه زدن به شاعر به کار می‌رود. زیبایی معشوق از رهگذر چشمان عاشق است که به قلب وی (که به باور قدما، جایگاه احساسات و عواطف آدمی است و در این غزل چونان مقرر اصلی مُلک وجود شاعر تصویر شده است) آسیب می‌رساند و آنجا را تسخیر می‌گرداند و عاشق را به بند می‌کشاند و شکنجه می‌دهد. سلاح عاشق نیز در این پیکار همانا عقل و علم یا دین و ایمان وی است (که البته در اینجا به صراحت ذکر نشده؛ اما از بقیه سروده‌ها قابل استنتاج است؛ چنان‌که در ادامه خواهیم دید). بر این اساس، نگاشت‌های این دو سروده به این شرح‌اند: «معشوق مهاجم است»، «عاشق مدافع است»، «زیبایی سلاح است»، «دین و ایمان ابزار دفاعی است»، «عاشق شدن شکست/ اسارت/ تسخیر است» و «درد جدایی شکنجه است».

در این سروده، شاعر در استفاده از استعاره مفهومی «عشق جنگ است» فقط به نگاشت‌هایی که در جدول شماره دو میان دو حوزه مفهومی «عشق» و «جنگ» فهرست شده‌اند (و نگاشت‌های متعارف و عادی استعاره مزبور تلقی می‌شوند) بسنده نکرده و افزون بر آن‌ها، به موجب خلاقیت هنرمندانه خود، نگاشت یا نگاشت‌های دیگری را نیز از رهگذر استنتاج بر شبکه نگاشت‌های یادشده افزوده و بدین ترتیب استعاره مفهومی مزبور را گسترش بیشتری داده است؛ به این ترتیب که در دو سطر «یا مرا زیرکانه از آن شکنجه/ به کوهی بلند و سخت‌گذر عقب نشانده» می‌توان نگاشت عنصر «عقب‌نشینی» یا «فرار» را که به حوزه مفهومی «جنگ» مربوط می‌شود، بر روی عناصری از حوزه مفهومی «عشق» مشاهده کرد. این نگاشت در جدول شماره دو- که نگاشت‌های جافتاده و روزمره استعاره مزبور را عرضه می‌کند- نیامده است. حاصل این فرایند پیدایش معنایی جدید در حوزه مفهوم انتزاعی «عشق» است که به موجب آن در ساحت عشق نیز مقوله‌هایی همچون «گریز» یا «عقب‌نشینی» امکان طرح

می‌یابند. دریافت معنای مزبور نیازمند کنش تفسیری خواننده و درگیری شناختی و عاطفی وی با متن است و این امر خود یکی از کارکردهای ادبیات به‌شمار می‌رود؛ یعنی آشکارسازی زوایای پوشیده‌ساحتی از تجارب بشری (گراهام، ۱۳۹۴: ۲۴۴-۲۴۳). از سویی دیگر، افزودن چنین معنایی به ساحت مفهوم «عشق»، به‌گفته لیکاف و ترنر (۱۹۸۹)، یکی از سازوکارهای تبدیل استعاره‌های مفهومی موجود در زبان عادی به استعاره‌های خلاقانه ادبی از طریق افزودن بر غنای آن‌هاست (Kövecses, 2010: 53).^{۲۴}

اکنون هریک از نگاشت‌های استعاری مزبور در سروده‌های پترارک را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم. نخست، درمورد دو نگاشت «معشوق مهاجم است» و «زیبایی سلاح است» در سروده‌های دیوان پترارک یادآوری می‌کنیم که اغلب-چنان‌که در دو سروده شماره دو می‌بینیم- این موجودی مجرد و نادینی به‌نام «عشق»^{۲۵} است که به‌گونه‌ای جانب‌دارانه در جبهه معشوق قرار می‌گیرد و به‌نیابت از او سلاح زیبایی را در کار می‌آورد و آن را روانه قلب عاشق می‌کند. درواقع، «عشق» در سروده‌های پترارک همان خداوندگار عشق در افسانه‌های یونانی و رومی موسوم به اِروس^{۲۶} یا کوپیدن^{۲۷} است و پترارک با کاربرد چنین تصویرهای برگرفته از فرهنگ یونان و روم باستان در کنار مضامین مسیحی، خصلت ویژه عصر رنسانس را (کشف دوباره فرهنگ‌های کلاسیک و ترکیب آن‌ها با فرهنگ مسیحی) در اثر خود نمودار می‌کند (Ferroni, 1992: 146). پترارک در سروده ۱۵۱ به‌روشنی به این تصویر از ایزد «عشق» اشاره می‌کند و از پس‌رکی بال‌دار سخن می‌گوید که کمانی به دست و ترکشی بر پشت دارد و در چشمان معشوق به تیز کردن پیکان‌هایش مشغول است. سروده‌هایی را نیز که در آن‌ها «عشق» در میان گیسوان زرین معشوق یا در چشمان وی کمین کرده است، می‌توان در همین دسته قرار داد (مانند سروده‌های شماره ۱۵۷، ۱۹۵ و ۱۹۶). در دیوان سروده‌های پترارک، علاوه‌بر این مورد، با دو تصویر دیگر از چگونگی گرفتار آمدن عاشق در عشق روبه‌رویم: نخست، تصویری که در آن معشوق با سلاح زیبایی خویش یعنی روشنایی خیره‌کننده چشمان، گیسوان زرین و چهره زیبا (مانند سروده‌های ۳۹، ۱۰۷، ۱۷۴ و ۱۹۷) به‌طور مستقیم عاشق را گرفتار



می‌کند؛ دوم، تصویری که در آن خداوندگار «عشق» با معشوق همدست می‌شود و برضد عاشق توطئه می‌کند (مانند سروده ۵۷).

گرچه در این دو سروده آغازین از نگاشت استعاره‌ی مربوط به «عقل یا ایمان ابزار دفاعی هستند» به‌صراحت ذکری به‌میان نیامده است، اشاره‌ای پنهان به آن در آغاز سروده سه: «آن روز که پرتوهای خورشید رنگ باخته بودند/ از خشیت دربرابر بزرگی آفریدگار خویش» به‌چشم می‌خورد که بررسی آن در پیوند با دیگر سروده‌های دیوان معنای ضمنی‌اش را آشکار می‌کند. شاعر در این دو سطر به روز «آدینه نیک» اشاره می‌کند که در آن مسیح به صلیب کشیده می‌شود (Kirkham & Maggi, 2009: 35) و بدین‌گونه نوعی تقابل میان عقل و ایمان از یک سو و احساس و شور از سوی دیگر پدید می‌آورد که در سرتاسر دیوان نیز به‌چشم می‌خورد (Ferroni, 1992: 152; De Sanctis, 1969: 268). در سروده‌های ۶۲، ۲۱۱ و ۲۴۰ این تعارض میان عقل و ایمان، و شور و احساس به‌طور صریح دیده می‌شود؛ به‌ویژه در سروده ۶۲ که در آن از خداوند می‌خواهد تا اندیشه او را از عشق به لائورا بازدارد و آن را به درد و رنج مسیح معطوف کند، آن هنگام که بر بالای صلیب می‌رفت:

Padre del ciel, dopo i perduti giorni, dopo le notti vaneggiando spese, con quel fero desio ch'al cor s'accese, mirando gli atti per mio mal sí adorni, Or volge, Signor mio, l'undecimo anno ch'i' fui sommesso al dispietato giogo che sopra i piú soggetti è piú feroce.	piacciati omai col Tuo lume ch'io torni ad altra vita et a piú belle imprese, sí ch'avendo le reti indarno tese, il mio duro avversario se ne scorni. Miserere del mio non degno affanno; reduci i pensier' vaghi a miglior luogo; ramenta lor come oggi fusti in croce.
---	--

(ای پدر آسمانی، پس از این روزهای بربادرفته/ پس از این شب‌هایی که به خیال‌پردازی سپری گشت/ با آن تمنای توفنده‌ای که در قلبم سوزان بود/ از سر چشم دوختن بر ناز و عشوه‌هایی که بهر آزار من آراسته گشته بودند/ اینک از تو می‌خواهم با نور خود/ مرا به‌سوی آن زندگانی ارجمندتر و کار دلپذیرتر بگردانی/ آن‌سان که عدوی بدخوی من که دام خود را/ بیهوده گسترده است بی‌اعتبار گردد./ آقای من اکنون یازده سال گذشته است / که من به زیر آن یوغ بی‌رحم رفته‌ام/ همان که وقتی بر گردن افتاده‌ترینان قرار گیرد ستهنده‌تر است./ بر رنج بی‌ارزش من بیخشی: / افکار سرگردانم را به جایگاهی والاتر باز رهنما باش / و به یادشان آور که چه‌سان امروز بر بالای صلیب رفتی.)

بیشینه ۱۷۱ سروده‌ای از دیوان پترارک که می‌توان در آن‌ها بخش‌هایی از مجموعه نگاشت‌های استعاره‌ای مربوط به «عشق جنگ است» را سراغ گرفت، به درد و رنج عاشق پس از گرفتاری در عشق می‌پردازند (همان عشقی که در دو سروده آغازین دیوان به آن اشاره می‌شود)، همراه با یادکردی از زیبایی معشوق که چونان تیری بر دل عاشق نشسته و آن را زیر فرمان و سلطه معشوق یا خداوندگار «عشق» درآورده است. این‌ها جملگی به نگاشت‌های «درد جدایی شکنجه است» و «عاشق شدن شکست/ اسارت/ تسخیر شدن است» برمی‌گردند.

برای نمونه می‌توان به سروده ۷۶ اشاره کرد:

Amor con sue promesse lusingando
mi ricondusse a la prigionia antica,
et die' le chiavi a quella mia nemica
ch'anchor me di me stesso tene in bando.
Et come vero pregoniero afflitt
de le catene mie gran parte porto,
e l'cor ne gli occhi et ne la fronte ò scritto.

Non me n'avidì, lasso, se non quando
fui in lor forza; et or con gran fatica
(chi l' crederà perché giurando i' l dica?)
in libertà ritorno sospirando.
Quando sarai del mio colore accorto,
dirai: S'i' guardo et giudico ben dritto,
questi avea poco andare ad esser morto.

«عشق» با وعده‌های فریب‌ناک خود/ مرا باز به زندان قدیمی‌ام رهنمون گشت/ و کلید آن را به‌دست آن دشمنم سپرد/ دشمنی که همچنان مرا به‌دور از خویشتم در تبعید نگاه داشته است./ افسوس که من این را در نمی‌یافتم تا اینکه/ به‌راستی بر سرم آمد و اکنون با مشقت بسیار/ (هرچند کیست که باور کند سوگند خورده‌ام جز حقیقت نگویم) / آه‌کشان آزادی‌ام را باز می‌یابم./ و چونان اسیری به‌راستی در زندانی تنگ/ زنجیرهایم را به‌همراه دارم/ و دیدگان و جبینم از سر درون خبر می‌دهند./ آن زمان که از رنگِ پریده رخسارم آگهی یابی/ خواهی گفت: «اگر اشتباه نکنم و قضاوتم درست باشد/ این مرد فاصله‌ای با مرگ نداشته است.»

در عبارت‌ها و جمله‌های سروده بالا، نگاشت استعاره‌ای «عاشق شدن شکست/ اسارت/ تسخیر شدن است» به‌چشم می‌خورد؛ از بند نخست («مرا باز به زندان قدیمی‌ام رهنمون گشت») تا بندهای پایانی که در آن‌ها به‌صراحت سخن از «اسارت» و «زندان» می‌رود («و چونان اسیری به‌راستی در زندانی تنگ»). درک این سروده‌ها مستلزم آن است که مخاطب با فعال‌سازی شماری استعاره مفهومی دیگر که در دانش دایرة المعارفی وی در حافظه بلندمدت



ثبت و ذخیر شده‌اند (مثلاً استعاره «روح چیزی مادی مانند تن است» و «تن سرزمین است»)، دل و قلب انسان را مرکز قلمرو وجود آدمی تصور کند که دیگر اجزای بدن برج و باروهای آن، و چشمان دروازه‌اش را تشکیل می‌دهند و از این رو قابلیت فتح شدن دارد. بدین سان است که می‌توان عبارتهایی همچون «عشق» با وعده‌های فریب‌ناک خود/ مرا باز به زندان قدیمی‌ام رهنمون گشت/ و کلید آن را به دست آن دشمنم سپرد/ دشمنی که همچنان مرا به دور از خویشتم در تبعید نگاه داشته است در سروده شماره ۷۶ و نیز سطوری همچون «عشق» مرا یک سره بی‌دفاع یافت/ و از رهگذر چشمانم راه خود را به قلبم گشود/ چشمانی که به دروازه و گذرگاهی از برای اشک‌هایم بدل گشته‌اند، در سروده شماره سه را تفسیر کرد. در این سطرها، از فتح شدن قلب عاشق، چونان حساس‌ترین مکان در سرزمین روح وی، از سوی معشوق («دشمن») سخن می‌رود؛ به گونه‌ای که حتی پس از تسخیر شدن، در همان سرزمین خود به بند نیز کشیده می‌شود. جست‌وجوی ذهنی مخاطب جهت همتایابی برای این مفاهیم جنگی («اسیر شدن» و «زندانی بودن» و مانند این‌ها) در حوزه مفهومی «عشق» (که به بازنمایی ذهنی معشوق نزد عاشق تعبیر می‌شود) بخشی از لذت شناختی خوانش این سروده‌هاست. سروده‌هایی نیز که در آن‌ها به آتش سوزان در جان عاشق اشاره شده، مربوط به همین نگاه است و به همین نحو تفسیر می‌شوند؛ بدین شمار که خداوندگار «عشق» یا شخص معشوق پس از فتح و گشودن شهر دل عاشق آن را به آتش می‌کشد و می‌سوزاند؛ مانند بخش پایانی سروده ۶۵ «من دیگر زبان به رازونیا نمی‌گشایم/ تا از آتش سوزان قلبم کاسته شود/ بلکه برای آن دعا می‌کنم تا او نیز سهمی از این آتش داشته باشد»^{۲۸} و سروده ۲۴۱:

L'alto signor dinanzi a cui non vale nasconder né fuggir, né far difesa, di bel piacer m'avea la mente accesa con un ardente et amoroso strale; L'una piaga arde, et versa foco et fiamma; lagrime l'altra che 'l dolor distilla, per li occhi mei, del vostro stato rio:	et benche 'l primo colpo aspro et mortale fossi da sé, per avanza sua impresa una saetta di pietate à presa, et quinci et quindi il cor punge et assale. né per duo fonti sol una favilla rallenta de l'incendio che m'infiama, anzi per la pietà, cresce 'l desio.
---	---

(آن سرور بزرگوار که در پیش او/ نهان گشتن یا گریختن یا دفاع کردن سودی ندارد/ با پیکانی آتشین و دل‌فریب/ در ذهنم لذتی دلپذیر را شعله‌ور ساخته است./ و گرچه نخستین ضربه او خود

دل آزار و مرگ‌بار بود/ با این همه برای پیشبرد تازش خویش/ خدنگی به دست گرفت ساخته شده از رحم و شفقت/ و آن را بارها به درون قلبم خلانید./ یکی زخم آتش می‌زند و می‌سوزاند و آتش و اخگر برون می‌دهد:/ و زخم دیگر اشک‌هایی را به بیرون می‌فرستد که غم/ از رهگذر چشمانم برای خاطر حال اندوهناک شما می‌پالاید./ این آب‌فشانِ دوسر/ نه تنها پاره‌اخگری از آن آتش را که در دلم می‌سوزد خاموش نساخته/ بلکه تمنایم نیز با شفقت فزونی می‌یابد).

چهار سطر نخست سروده بالا («آن سرور بزرگوار که در پیش او/ نهان گشتن یا گریختن یا دفاع کردن سودی ندارد/ با پیکانی آتشین و دل‌فریب/ در ذهنم لذتی دلپذیر را شعله‌ور ساخته است») آشکارا نگاشت «عاشق شدن شکست/ اسارت/ تسخیر شدن است» را بازمی‌نمایاند و بقیه شعر به بیماریِ لائورا (معشوق پترارک) مربوط است که در نهایت، وی را از پای درآورد. اکنون استعاره مزبور را در دیوان غزلیات حافظ بررسی می‌کنیم. همچون سروده‌های پترارک، دو غزل زیر از دیوان حافظ نیز بسیاری از نگاشت‌ها استعاریِ مربوط به استعاره «عشق جنگ است» را در خود جای داده است:

تا کجا باز دل غم‌زده‌ای سوخته بود	دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود	رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی
و آتش چهره بدین کار برافروخته بود	جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست
که نهانش نظری با من دلسوخته بود	گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
در پیش مشعلی از چهره برافروخته بود	کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود	دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
آن‌که یوسف به زر ناسره بفروخته بود	یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
یا رب این قلب‌شناسی ز که آموخته بود (۲۱۱)	گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ

فرصت باد که دیوانه‌نواز آمده‌ای	ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای
چون به پرسیدن ارباب نیاز آمده‌ای	ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت
چون به هر حال برانزاده ناز آمده‌ای	پیش بالای تو می‌رم چه به صلح و چه به جنگ



آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعبده‌باز آمده‌ای
آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب گشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای
زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم مست و آشفته به خلوت‌گه راز آمده‌ای
گفت: حافظ دگرت خرقه شراب‌آلوده‌ست مگر از مذهب این طایفه باز آمده‌ای (۴۲۲)

در غزل ۲۱۱، با معشوقی روبه‌رویم که به عشاق حمله‌ور می‌شود و از چهره افروخته خود (که اشارتی است به زیبایی معشوق و نیز استفاده وی از این زیبایی، به عبارت دیگر، جلوه‌گری) چونان سلاحی برای شکست، تسخیر و سوزاندن شهر دل آنان استفاده می‌کند و ایشان را با بی‌رحمی به کشتن می‌دهد: «تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود». در همان بیت آغازین غزل، به تقریب تمام نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای موجود در ساختار استعاره «عشق جنگ است» را مشاهده می‌کنیم: معشوق چونان مهاجمی است که با سلاح زیبایی خود در هیئت جنگ‌افزاری آتشین («آتش چهره» و «مشعل چهره») به عاشق (یا عشاق) حمله‌ور می‌شود. عاشق در این جنگ، چونان مدافع عمل می‌کند و می‌کوشد تا به یاری دین و ایمان خود، در برابر جلوه‌گری معشوق (که با حمله کردن متناظر است) مقاومت کند: «کُفر زلفش ره دین می‌زد». همچنین، معشوق به احتمال از سلاح دیگری که برپایه استنتاج از دیگر غزلیات، تیر مژگان و کمان ابروان است، زخم‌هایی نیز بر دل عاشق فرود آورده است. مصرع «دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت» اشاره‌ای است به چشمان عاشق که زیبایی معشوق، چونان سلاح جنگی او، از طریق آن‌ها بر دل و جان عاشق تأثیر می‌گذارد. با همه مقاومت عاشق، در نهایت وی را می‌بینیم که معشوق شهر دل او را با زیبایی خود تسخیر کرده و آنجا را به آتش کشیده و سوزانده است: «تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود» و نیز مصرع «که نهانش نظری با من دل سوخته بود».

در غزل ۴۲۲ نیز بسیاری از نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای موجود در استعاره مفهومی «عشق جنگ است» نمود یافته‌اند که بیش از همه در بیت پنجم آشکار است: «آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب / گشته غمزه خود را به نماز آمده‌ای». در این بیت، با عاشقی روبه‌رویم که در مقام مدافع («عاشق مدافع است»)، آشکارا به شکست خود در میدان جنگ در برابر معشوق به عنوان

مهاجم («معشوق مهاجم است») و زیبایی او چونان سلاح جنگی‌اش (که در مصرع «آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل» و نیز عبارت «کُشته غمزۀ خود» بیان شده است) معترف است. به عبارت دیگر، معشوق در این غزل، مطابق استعاره «عشق جنگ است»، همچون مهاجمی به تصویر کشیده شده که با سلاح زیبایی خود (در اینجا «لب لعل» و «غمزه») عاشق را مغلوب و قلب او را فتح کرده و آن را به یغما برده است؛ یعنی او را عاشق خود گردانده است (مطابق با نگاشت «عاشق شدن شکست/ اسارت و تسخیر شدن است» در جدول شماره دو). در این میان، زهد عاشق که نقش ابزار دفاعی او را در برابر سلاح معشوق (یعنی زیبایی او) دارد، کاری از پیش نبرده و از عاشق در مقابل حمله معشوق (که متناظر با «جلوه‌گری» است) محافظت نکرده است: «زهد من با تو چه سنجد که به یغمای دلم/ مست و آشفته به خلوت‌گاه راز آمده‌ای». در این غزل با عاشق و معشوقی روبه‌رویم که گویا در میدان جنگ با یکدیگر مشغول نبرد بوده‌اند؛ عاشق شکست خورده و اکنون معشوق آمده است تا بر جنازه وی نماز بگزارد.

در بیت سوم، نگاشت دیگری نیز از جدول شماره دو دیده می‌شود: نگاشت استعاری مربوط به «وصال پیروزی یا صلح است»: «پیش بالای تو میرم چه به صلح و چه به جنگ». در این بیت (و نیز دیگر ابیات، وقتی در کلیت غزل بدان‌ها نگریسته شود) معشوق را می‌بینیم که پس از جنگی سخت با عاشق از طریق سلاح زیبایی خود و فرود آوردن زخمه‌هایی سخت و کاری، اکنون از در صلح و آشتی با او درآمده و برآن شده است تا عاشق را به وصال برساند. براساس آنچه تا اینجا گفتیم، نگاشت‌های استعاری این دو غزل عبارت‌اند از: «معشوق مهاجم است»، «عاشق مدافع است»، «زیبایی سلاح است»، «جلوه‌گری حمله است»، «عقل و ایمان ابزار دفاعی هستند»، «عاشق شدن شکست/ تسخیر/ فتح است» و «وصال صلح است». تمام این نگاشت‌ها، چه هنگام آفرینش غزل و چه هنگام خوانش آن از سوی مخاطبان، می‌باید مورد ملاحظه قرار گیرند تا خلق و نیز تفسیر آن امکان‌پذیر شود.



چنانچه از منظر ساختار استعاری «عشق جنگ است» و زیرنگاشت‌های آن به دیوان حافظ نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که تمام غزل‌هایی که در آن‌ها از کمان ابروان و ناوک مژگان سخن به میان می‌آید، به نگاشت‌های استعاری «معشوق مهاجم است»، «زیبایی سلاح است» و «جلوه‌گری حمله است» مربوط می‌شوند. برای نمونه به این ابیات از غزل‌های حاوی عبارات کمان ابروان و ناوک مژگان بنگرید:

به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم	بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم (۳۵۴)
به مردمی که دل دردمند حافظ را	مزن به ناوک دل‌دوز مردم/فکن چشم (۳۳۹)
یا رب این بچه ترکان چه دلیرند به خون	که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند (۱۸۵)
مژگان تو تا تیغ جهان‌گیر برآورد	بس گشته دل‌زنده که بر یکدگر افتاد (۱۱۰)
چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی	جانا روا نباشد خون‌ریز را حمایت (۹۴)
ز چشم شوخ تو جان کی توان بُرد	که دائم با کمان اندر کمین است (۵۵)
دل که از ناوک مژگان تو در خون می‌گشت	باز مشتاق کمان‌خانه ابروی تو بود (۲۱۰)
قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود	ور نه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود (۲۰۹)
از دیده خون دل همه بر روی ما رود	بر روی ما ز دیده چه گویم چه‌ها رود؟ (۲۲۰)
ای چنگ فروبرده به خون دل حافظ	فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست؟ (۶۹)

در این ابیات می‌بینیم که چگونه شاعر از نگاشت‌های «زیبایی سلاح است» برای تصویرپردازی‌های ادبی خود استفاده کرده است. برای نمونه، بیت «دل که از ناوک مژگان تو در خون می‌گشت/ باز مشتاق کمان‌خانه ابروی تو بود» را از این منظر تحلیل می‌کنیم. درک و فهم این بیت، همچون تمام موارد مشابه دیگر، مستلزم فعال‌سازی همه نگاشت‌هایی است که استعاره «عشق جنگ است» را تشکیل می‌دهند. فضای ترسیم‌شده در این بیت گویی میدان نبردی است که در یک سوی آن معشوق در مقام مهاجم قرار دارد و در دیگر سو عاشق در جایگاه مدافع که از شهر دل خود در برابر حملات معشوق و سلاح او (که براساس عبارات «ناوک مژگان» و «کمان‌خانه ابرو»، زیبایی و غمزه‌های چشمان اوست) دفاع کرده است. گرچه

در این کار چندان موفق نبوده و دچار زخم و جراحت‌های بسیار شده، همچنان مشتاق این جنگ مانده است.

در تمام این غزلیات- برخلاف سروده‌های پترارک- همواره خود معشوق است که زیبایی‌اش را چونان سلاحی در کار می‌آورد و با آن دل عاشق را نشانه می‌رود. در دیوان غزلیات حافظ، از خداوندگار «عشق»- آن‌سان که در دیوان پترارک به چشم می‌خورد- اثری نیست. همچنین سلاحی که زیبایی معشوق در هر دو دیوان به آن مانند می‌شود، در دیوان حافظ تنوع بیشتری دارد، از تیر و ناوک تا تیغ و شمشیر و حتی چنگ و دست خالی؛ حال آنکه در سروده‌های پترارک فقط تیر^{۲۹} یا ناوک^{۳۰} به کار می‌رود. علت تنوع اصطلاحات ابزارهای جنگی چه بسا این باشد که در سنت غزل‌سرایی زبان فارسی به‌طور کلی، «ترکان لشکری» جایگاه معشوق را احراز می‌کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۴۴).

غزل‌هایی که در آن‌ها سخن از خون چشم یا خون دل عاشق و ویرانی آن می‌رود، در پرتو نگاشت‌های استعاره‌ی «عشق جنگ است» مورد خوانش قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که عاشق در برابر سلاح زیبایی معشوق شکست خورده و معشوق مُلک دل وی را عرصه‌ی تاخت و تاز و غارت قرار داده و آن را به آتش و ویرانی کشیده است:

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است	همواره مرا کوی خرابیات مقام است (۴۹)
از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار	کان جادوی کمان‌کش بر عزم غارت آمد (۱۷۱)
ز بیم غارت عشقش دل پُر خون رها کردم	ولی می‌ریخت خون و ره بدان هنجار می‌آورد (۱۴۶)
شعر خونبار من ای باد بدان یار رسان	که ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم (۳۴۱)
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر	وه که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد (۱۴۱)
مرا چشمی است خون‌افشان ز دست آن کمان‌ابرو	جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو (۴۱۲)

برای نمونه، در بیت «ز بیم غارت عشقش دل پُر خون رها کردم...» یا در بیت «مرا چشمی است خون‌افشان ز دست آن کمان‌ابرو...»، زمانی معنای «دل پُر خون» یا «چشم خون‌افشان» دریافت می‌شود که مخاطب همه‌ی نگاشت‌های استعاره‌ی استعاره‌ی مفهومی «عشق جنگ است» را فعال کند. بدین ترتیب در اینجا نیز، صحنه‌ی نبردی پیش چشمان مخاطب ترسیم می‌شود که در



دو سوی آن عاشق و معشوق قرار دارند؛ یکی مهاجم و غارتگر (معشوق) و دیگری مدافع (عاشق)، هرچند ناتوان (که عاشق در بیشتر غزلیات حافظ چنین است). معشوق را می‌بینیم که چونان مهاجم به عاشق حمله‌ور شده (با سلاح ابرو که همچون کمان است) و چشمان و دل عاشق را که به ترتیب دروازه و حساس‌ترین نقطه قلمرو وجود وی هستند (با تیر و کمان چشمان، به استنباط از دیگر بخش‌های دیوان) مورد اصابت قرار داده و آن‌ها را زخمی و خونین کرده است. در بیت «برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر...» نیز همین نگاشت‌های استعاری در کارند؛ با این تفاوت که در اینجا سلاح معشوق («لیلی») «برق» (یا زیبایی درخشنده او) است که به جای جرح و خون‌ریزی به آتش می‌کشد («و که با خرمن مجنون دل‌افگار چه کرد»).

همه آن غزل‌هایی که از سوختن عاشق و سوز دل او سخن می‌گویند، به نگاشت استعاری «درد جدایی شکنجه است» برمی‌گردند؛ هرچند درک و فهم آن‌ها نیازمند این است که تمام زیرنگاشت‌های موجود در استعاره مفهومی «عشق جنگ است» فعال‌سازی و فراخوانی شوند؛ بدین معنا که معشوق پس از حمله به دل عاشق و تسخیر آن، آن را به خاک و خون و آتش کشیده و رفته است. بنابراین آن غزل‌هایی را نیز که در آن‌ها سخن از برخاستن آه دودآلود از سینه عاشق و کفن وی پس از مرگ می‌رود، می‌توان در زیر همین نگاشت استعاری قرار داد؛ بدین معنا که دود سوز برخاسته از شهر دل عاشق از رهگذر سینه او خارج می‌شود و آتش آن حتی پس از مرگ نیز در جان او شعله‌ور است:

بسوخت حافظ و در شرط عشق‌بازی او	هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است (۵۰)
در آرزوی خاک در یار سوختیم	یاد آور ای صبا که نکردی حمایتی
بوی دل کباب من آفاق را گرفت	این آتش درون بکند هم سرایتی (۴۳۷)
بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت	که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم (۳۱۵)
بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد	مگر دلالت این دولتش صبا بکند (۱۸۷)
دود آه سینه نالان من	سوخت این افسردگان خام را (۸)
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر	کز آتش درونم دود از کفن برآید (۲۳۳)

برای نمونه، در بیت «بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر/ کز آتش درونم دود از کفن برآید» تأمل می‌کنیم. مطابق یک نظر، این بیت را می‌توان در پرتو استعاره مفهومی مستقلی به نام «تمنا آتش است» درک کرد (Kövecses, 2010: 64). اما طبق تحلیل ما، این بیت را همچنین می‌توان در چارچوب گسترده‌تر استعاره مفهومی «عشق جنگ است» و به‌ویژه زیرنگاشت استعاری «عاشق شدن، تسخیر شدن است» تفسیر کرد؛ به این ترتیب که در قلب عاشق پس از شکست در جنگ با معشوق، به‌روی وی گشوده شده است و عبارت «آتش درون» در این زمینه است که معنا می‌یابد: معشوق پس از فتح، به‌شیوه فاتحان حقیقی، شهر دل عاشق را آتش زده است. همه این تعبیر شاعرانه و هنری درواقع، بسط و گسترش‌هایی‌اند که لیکاف و ترنر (۱۹۸۹) از آن بحث کرده‌اند و ما پیش‌تر به آن اشاره کردیم که درمورد اصطلاح موجود در زبان عادی و روزمره صورت گرفته‌اند: دل کسی را سوزاندن یا کسی را سوز دادن.

درنهایت، غزل‌هایی نیز که در آن‌ها از ضایع شدن دین و دانش و عقل در برابر معشوق یا خطر ضایع شدن آن‌ها سخن می‌رود، به نگاشت «عقل/ ایمان ابزار دفاعی است» برمی‌گردند؛ گرچه درک و فهم کامل آن‌ها منوط به فعال شدن کل شبکه نگاشت‌های مربوط به استعاره مفهومی «عشق جنگ است» می‌باشد:

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار	کان جادوی کمان‌کش بر عزم غارت آمد (۱۷۱)
علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد	ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد (۱۲۸)
ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت	صد مایه داشتی و نکردی کفایتی (۴۳۷)
به غیر آن‌که بشد دین و دانش از دستم	بیا بگو که ز عشقت چه طرف برستم
اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد	به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم (۳۱۵)
قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش	که در این خیل حصاری به سواری گیرند (۱۸۵)

کلمات و عبارت‌های «چشم شوخ»، «دل»، «ایمان خود»، «جادوی کمان‌کش» و «عزم غارت» در بیت «از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه دار/ کان جادوی کمان‌کش بر عزم غارت آمد» سبب می‌شوند مخاطب در جریان خوانش خود، به تقریب کل نگاشت‌های استعاری یادشده در جدول شماره دو را فعال و فراخوانی کند تا از این طریق بتواند به درکی از شعر



نائل آید. خلاصه‌وار، آنچه در این بیت و ابیات مشابه به تصویر کشیده شده است، بدین قرارند: عاشق و معشوق درگیر نبردی با یکدیگرند که طی آن معشوق نقش مهاجمی را ایفا می‌کند که قصد دارد با استفاده از زیبایی خود چونان سلاحی جنگی (در اینجا، «چشم شوخ») دل عاشق را که حساس‌ترین و مهم‌ترین نقطه وجود اوست، تسخیر کند. ابزار دفاعی عاشق در این نبرد ایمان اوست که می‌باید از آن در برابر دست‌اندازی معشوق محافظت کند. معشوق در حمله خود می‌کوشد تا عاشق را از این ابزار دفاعی («ایمان») خلع سلاح کند تا قادر به تسخیر قلب او و غارت آنجا شود («کان جادوی کمان‌کش بر عزم غارت آمد»). در بیت «علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد/ ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد» و نیز سایر ابیات، با همین وضعیت مواجهیم: گویی عاشق در میدان نبرد قرار دارد و در مقام مدافع به‌مدد علم و فضل خود (و در جاهای دیگر، «پرهیز» و «زهد» و مانند این‌ها) درصدد است در برابر حملات معشوق چونان یک مهاجم از خویشتن دفاع کند؛ و بدین‌سان نگاشت «عقل و دانش/ دین و ایمان ابزار دفاعی است» یک بار دیگر نمودار می‌شود.

۵. نتیجه

چنان‌که دیدیم، حافظ و پترارک هر دو از استعاره مفهومی «عشق جنگ است»، به‌عنوان درون‌مایه‌ای اصلی در دیوان غزلیات و سروده‌های خود، به‌یکسان بهره گرفته‌اند. عملکرد هر دو شاعر در استفاده از نگاشت‌های استعاری تشکیل‌دهنده استعاره مزبور تا اندازه زیادی شبه به هم بوده است، به‌گونه‌ای که هر دو به‌تقریب از تمام نگاشت‌های استعاری یادشده در شعر خود استفاده کرده‌اند؛ با این همه تفاوت‌هایی چند در شیوه تصویرپردازی ایشان از آن به‌چشم می‌خورد که به‌احتمال به بافت جغرافیایی و فرهنگی اجتماعی متفاوتی برمی‌گردد که هریک از آنان در آن روزگار می‌گذرانده‌اند. حافظ بیشتر از پترارک، از تعبیرات جنگی استفاده می‌کند که حاصل نفوذ قبایل ترک به درون جغرافیا و فرهنگ ایرانی است و پترارک نیز از ایزدان و رب‌النوع‌ها سخن می‌گوید که برآمد تأثیر فرهنگ‌های کلاسیک یونانی و رومی در نویسندگان

عصر رُئسانس است. در این میان نکته‌ای هست که می‌تواند دستمایه‌ای باشد برای پژوهش‌های بیشتر بعدی و آن این است که شباهت بسیار زیاد میان شعر حافظ و پترارک را از حیث پرداخت استعاره مفهومی «عشق جنگ است» چگونه می‌توان توجیه کرد. آیا این شباهت به ساختار شناختی و مفهومی یکسان میان انسان‌ها برمی‌گردد که باعث می‌شود موضوعی انتزاعی همچون عشق را در قالب موضوعی انضمامی مانند جنگ درک و فهم کنند یا آنکه این شباهت برآیند اثرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم پترارک از سنت شعر عاشقانه در ادبیات مشرق‌زمین به‌طور اعم و ادب فارسی به‌طور اخص است؟

همچنان که دیدیم، خوانش شمار بسیاری از اشعار این دو شاعر مستلزم فعال‌سازی کل شبکه نگاشت‌هایی میان‌حوزه‌ای است که درمجموع ساختمان استعاره مفهومی «عشق جنگ است» را برمی‌سازند. این فعال‌سازی به مخاطب کمک می‌کند تا به‌هنگام مواجهه با عبارت‌های زبانی‌ای که آشکارا به حوزه مفهومی «جنگ» تعلق دارند، از طریق استنتاج (که به‌مدد شماری فرایند شناختی صورت می‌گیرد) قادر به تشخیص مقصود شاعر شود: فرایند فعال‌سازی نگاشت‌های ایجادشده میان هر دو حوزه مفهومی «عشق» و «جنگ» را از حافظه بلندمدت به حافظه کاری مخاطب فراخوانی می‌کند، و بدین‌سان است که موفق به دریافت آن می‌شود. گرچه عبارت‌های مربوط به حوزه «عشق» در متن شعر به‌چشم نمی‌خورند، به‌طور ضمنی همچنان حضور دارند و همین تناظرها و نگاشت‌ها هستند که امکان استنتاج عناصر حوزه «عشق» را برحسب حوزه «جنگ» فراهم می‌آورند. چنان‌که در بخش چارچوب نظری توضیح دادیم، دلیل نگاشت‌های میان‌حوزه‌ای از این‌دست که به‌موجب آن عناصر یک حوزه برحسب مقوله‌های حوزه مفهومی دیگری درک و فهم می‌شوند، آسان‌فهمی مفاهیم انضمامی و ملموس درمقابل دیریابی معانی انتزاعی است. بنابراین دریافت مفهوم «جنگ» از آنجا که پدیده‌ای مادی و ملموس و دیدنی است، از درک مفهوم «عشق» که موجودیتی انتزاعی و نادیدنی است، آسان‌تر صورت می‌گیرد و ازهمین‌رو حافظ و پترارک اولی را برای اندیشه و سخن گفتن درباب دومی اختیار کرده‌اند. این مباحث درباب خوانش شعر ما را به فرایند معناسازی از



دیدگاه شناختی می‌کشانند که فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲) با عنوان نظریه هم‌آمیزی مفهومی آن را مطرح کرده‌اند که بررسی آن پژوهشی جداگانه می‌طلبد.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Avignon
2. Vaucluse
3. Arquá
4. Vaticano Latino 3195

۵. در انگلیسی sonnet

۶. sonetto در ایتالیایی معنای لفظی آن آوای کوچک یا ترانه است.

۷. «سنت» یا «غزل‌واره» سروده‌ای غنایی است در چهارده سطر که گونه‌های متفاوتی به لحاظ صورت و محتوا دارد. گونه مورد اشاره آن در این پژوهش «غزل‌واره پترارکی» از نظر صوری، به دو بخش تقسیم می‌شود: بند هشت سطری (octave) با طرح‌واره قافیه‌ای *abbaabba* و بند شش سطری (sestet) با طرح‌واره قافیه‌ای *cdecde* یا *cdccdc*. از نظر محتوا نیز، بند نخست وضعیت، مسئله یا پرسشی را مطرح می‌کند که به عشق و عاشقی و امور آن برمی‌گردد و بند دوم هم به حل و فصل آن‌ها یا اظهار نظر درباره آن‌ها می‌پردازد (Abrams, 1999: 290).

8. Canzoniere

۹. شماره‌های درون کمانه به شماره غزلیات حافظ و غزل‌واره‌های پترارک اشاره دارند، آن گونه که در نسخه تصحیح‌شده دیوان حافظ به دست علامه قزوینی (خطیب‌رهبر، ۱۳۹۲) و نسخه جان کارلو گوتتنی (Giancarlo Contini) از دیوان سروده‌های پترارک (Frederic, 2001) ثبت شده است.

۱۰. زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics) رویکردی است به مطالعه زبان که در دهه ۱۹۷۰ م پدیدار شد. این رویکرد واکنشی است به رویکردهای پیشین در مطالعه دستور و معنی (دستور زایشی و معنی‌شناسی منطقی یا شرایط صدق) (Croft & Cruse, 2004: 1). این رویکرد به نظریه‌ای واحد تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه مجموعه‌ای از نظریه‌های گوناگون است که با این همه، از حیث پیروی از اصول و فرض‌هایی معین با یکدیگر اشتراک دارند. از جمله فرض‌ها و اصول یادشده می‌توان به «تعهد تعمیم‌پذیری» و «تعهد شناختی» اشاره کرد که اولی به کاربست‌پذیری نظریه‌های مطرح‌شده در این حوزه در مورد تمام جنبه‌های زبان (دستور، معنا و غیره) برمی‌گردد و

دومی به همخوانی نظریه‌های پیش‌کشیده در این رویکرد با دانشی مربوط می‌شود که در دیگر حوزه‌های علوم شناختی (روان‌شناسی شناختی، علوم اعصاب و مانند این‌ها) درمورد ذهن و مغز انسان مطرح می‌شود (Evans & Green, 2006: 27-28).

11. conceptual domain
12. cross-domain mapping
13. preconceptual embodied experiences
14. primary metaphors
15. image schema of "path"
16. embodied cognition thesis

۱۷. در این پژوهش از دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی استفاده شده است.

18. F. Petrarca, *Il Canzoniere*, a cura di Giancarlo Contini, Einaudi, Torino 1964
19. subjective
20. bodily and sensorimotor
21. "Id", "Ego" and "Superego"
22. object

۲۳. آن روز که پرتوهای خورشید رنگ باخته بودند/ از خشیت در برابر بزرگی آفریدگار خویش/ در آن روز بود که اسیر گشتم/ چه چشمان زیبای شما بانوی من مرا به بند کشیدند...

Era il giorno ch'al sol si scoloraro quando i' fui preso, et non me ne guardai,
per la pietà del suo factore i rai, ché i be' vostr'occhi, donna, mi legaro

۲۴. در توضیح این نکته باید گفت که لیکاف و ترنر در بیش از عقل خشک و خالی (۱۹۸۹) علاوه بر

تکرار دو ادعای اصلی خود درمورد رویکرد شناختی به استعاره که در بخش چارچوب نظری بیان کردیم (یعنی استعاره در زبان به‌وقوع نمی‌پیوندد؛ بلکه جایگاه آن در اندیشه است؛ و استعاره‌های مفهومی در زبان روزمره نیز به‌وفور یافت می‌شوند و منحصر به آثار ادبی نیستند)، دو ادعای دیگر را نیز طرح می‌کنند که به گسترش و کاربست نظریه مزبور در حوزه ادبیات مربوط می‌شوند. برپایه ادعای نخست، استعاره‌های موجود در آثار ادبی پدیده‌هایی نیستند که با استعاره‌های موجود در زبان عادی و روزمره تفاوت داشته باشند؛ بلکه همان استعاره‌های زبان عادی هستند که به‌گونه‌ای خلاقانه بر مایه‌وری آن‌ها افزوده شده است (Lakoff & Turner, 1989: 53-55). بر این اساس، از یک منظر می‌توان چنین ادعا کرد که هسته اصلی استعاره «عشق جنگ است»، پیشاپیش در زبان عادی و روزمره وجود داشته است (وجود عبارت‌هایی همچون «دل کسی را بُردن» در معنای پیروز شدن و «دل‌بری»، «دل کسی را سوزاندن» و مانند این‌ها در زبان عادی تا اندازه‌ای این



نظر را تأیید می‌کند)، و شاعران و نویسندگان به موجب خلاقیت هنری خود از طریق راهبردهای شناختی‌ای که لیکاف و ترنر برمی‌شمارند (همان، ۶۷) صرفاً آن را شاخ‌وبرگ داده‌اند. از آنجا که این موضوع مستقیماً به کار ما ارتباط نمی‌یابد، فقط به یادآوری این نکته بسنده می‌کنیم که بازسازی نگاشت‌های جدول شماره دو برپایه عبارت‌های موجود در عبارت‌های عادی و روزمره موجود هر دو زبان فارسی و ایتالیایی صورت گرفته است. پژوهش درباره این مسئله را به مقاله‌ای دیگر وامی‌گذاریم.

۲۵. amor. در دیوان سروده‌های پترارک این واژه در مواردی که چنین مفهوم و مصداقی دارد، با حرف بزرگ نوشته می‌شود.

26. Eros

27. Cupidon

28.

Da ora inanzi ogni difesa è tarda,
altra che di provar s'assai o poco
questi preghi mortali Amore sguarda

Non prego già, né puote aver più loco,
che mesuratamente il mio cor arda,
ma che sua parte abbia costei del foco.

29. freccia

30. saetta

۷. منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۶). *عرفان و رندی در شعر حافظ*. ج ۷. تهران: نشر مرکز.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۲). *گمشده لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ*. ج ۴. تهران: علمی.
- حصوری، علی (۱۳۹۰). *حافظ از نگاهی دیگر*. ج ۲. تهران: نشر چشمه.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۹۲). *دیوان غزلیات حافظ*. ج ۵۲. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۳). *حافظ‌نامه*. ج ۱. ج ۲۱. تهران: علمی فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵). *از کوچه زندان: درباره زندگی و اندیشه حافظ*. ج ۱۱. تهران: امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). *شاهدبازی در ادبیات فارسی*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- قنادان، رضا (۱۳۹۳). *از مشرق پیاله: حافظ در غرب*. تهران: مهریستا.

- گاژا، رامون و همکاران (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی چشم دل‌دار در غزلیات حافظ و ترانه‌نامه پترارکا». *جستارهای زبانی*. د. ۳. ش. ۴. صص ۲۷۷-۳۰۶.
- گراهام، گوردن (۱۳۹۴). *فلسفه هنرها*. ترجمه مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- Abrams, M.H. (1999). *A Glossary of Literary Terms*. Massachusetts: Heinle & Heinle.
- Asghari, F. (2015). "Il profile dell'amante nei due Canzonieri di Petrarca e Hâfez di Shiraz". *www.altritaliani.net*. 17 luglio di 2016.
- Cazeaux, C. (2007). *Metaphor and Continental Philosophy: From Kant to Derrida*. New York: Routledge.
- Crisp, P. (2003). 'Conceptual Metaphor and its Expressions.' In J. Gavins & G. Steen (eds.), *Cognitive Poetics in Practice*: 99-113. London and New York: Routledge.
- Croft, W. & D.A. Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- De Sanctis, F. (1969). *Storia della letteratura Italiana*. Milano: Istituto Editoriale Moderno.
- Dossena, G. (2012). *Storia confidenziale della letteratura italiana: Dalle origini all'età del Petrarca*. Milano: Rizzoli Libri.
- Durling, R.M. (1976). *Petrarch's Lyric Poems: The Rime Sparse and Other Lyrics*. Harvard: Harvard University Press.
- Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G. & M. Turner (2002). *The way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*. New York: Basic Books.
- Ferroni, G. (1992). *Profilo storico della letteratura italiana*. Milano: Einaudi scuola.
- Frederic, J.J. (2001). *The Canzoniere: Rerum Vulgarium Fragmenta*. London: Troubador.
- Gavins, J. & G. Steen (2003). 'Conceptual Metaphor and its Expressions,' *Cognitive Poetics in Practice*. London: Routledge.
- Heller, S. (2005). *Freud, A to Z*. New Jersey: John Wiley & Sons, Inc.
- Kirkham, V. & A. Maggi (2009). *Petrarch: A Critical Guide to the Complete Works*. Chicago: University of Chicago Press.
- Kline, A.S. (2015). *Petrarch: The Complete Canzoniere*. *www.poetryintranslation.com*
- Lakoff, G. (2006). "The Contemporary Theory of Metaphor". *Cognitive Linguistics: Basic Readings*. 185-238.
- Lakoff, G. & M. Turner (1989). *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. & M. Johnson (1999). *Philosophy in the Flesh*. New York: Basic Books.
- _____ (1980). *Metaphors We Live by*. Cambridge: Cambridge University Press.



- Moss, J. (2005). *World Literature and Its Times: Profiles of Notable Literary Works and the Historical Events That Influenced Them, Volume 7: Italian Literature and Its Times*. New York: Thompson.
- Petrarca, F. (2005). *Canzoniere Rerum Vulgarium Fragmenta*. Torino: Giulio Einaudi Editore.
- Zak, G. (2010). *Petrarch's Humanism and the Care of the Self*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kövecses, Z. (2004). *Metaphor and Emotion: Language, Culture, and Body in Human Feeling*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (2010). *Metaphor: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press.